

کارگاه‌های نوشتن به جای انشا

برای استعداد‌های درخشان

محمد ایوبی

در شماره دوم مجله مقاله‌ای تحت عنوان «واحد وقایع نگاری یازده ساله‌ها» از «آرش ابوترابی» درج گردید. همکارانمان «محمد ایوبی» و «مریم روحانی» از مراکز آموزشی «علامه حلی» و «فرزندگان» تهران نکته نظرهایشان را در ارتباط با این مقاله به دفتر مجله ارسال داشته‌اند.

والایی انسان به «اندیشه» اوست و اندیشه با کلام و کلمه موجودیت می‌یابد و کلام همان ادبیات است که از زبان سود می‌گیرد. چه شفاهی باشد و چه کتبی. اصولاً ذهن آدمی میل به فراز دارد، چرا که ذهن سیال است و اگر چنین نبود پیشرفت آدمی در دانش و علوم فیزیکی غیر ممکن می‌شد. آدمی ذاتاً موجودی است که در جمع و جامعه احساس امنیت می‌کند. تنها بدین جهت که اندیشه‌هایش را منتقل کند. این اندیشه به هر عملی استوار باشد در انتقالش نیاز به زبان و در نهایت ادبیات دارد و بقولی، زبان آینه اندیشه است و تبلور زبان در ادبیات هر قوم دریافتنی است. سخنی چندان تازه نیست اگر بگوییم ادبیات بر خلاقیت آدمی تکیه دارد و صدور آن - اگر بقاعده و اساسی باشد - صدور هنر است و فرهنگ. حتی اگر مطلبی کاملاً علمی باشد، برای انتقالش نیاز به زبان و ادبیات داریم. پس عالم دورافتاده از ادبیات خود، داناترین هم که باشد، به لالان می‌ماند و توان انتقال علم بسیارش را به مخاطب ندارد. چنین دانشمندی، حتی اگر خوب و روان حرف بزند راه به جایی نمی‌برد چرا که تمام مخاطبان او، در سالن کنفرانسی جمع نشده‌اند، در دنیا پراکنده‌اند و او ناگزیر است ادب نوشتاری را خوب بداند. در آنصورت کسانی یافت می‌شوند که نوشته‌هایش را به زبانهای دیگر ترجمه کنند.

در این نوشته، قصدمان نگاهی است جدی به ادبیات و تدریس آن بطور عام در مدارس و بطور خاص در مراکز «استعداد‌های درخشان» اگر به خود اجازه بحث در این مورد را داده‌ام، نه به این خاطر است که بیست و هشت سال ادبیات درس داده‌ام و بیشتر از سی سال است، مقاله و نقد داستان و نمایشنامه ... نوشته‌ام که در جنگهای ادبی چاپ شده‌اند، بل فقط به دلیل علاقه‌ام به دانش پژوهان تیزهوش است که به عین می‌بینم، بیشترشان شیفته زبان و ادبیات خود هستند.

کتابهای ادبیات ما، در هر رشته - حتی علوم انسانی - (جز تاریخ ادبیات فرهنگ و ادب که در سنجش عیب و ایرادش از دیگر کتابهای ادبیات کمتر است) ناقصند، مذاقه‌ای، دقتی، حسی، عاطفه‌ای فراخور، در تألیفشان نشده، در صورتی که تألیف کتابهای علوم انسانی، حس و عاطفه‌ای والا می‌خواهد و تیزبینی و اندیشه‌ای که از زمان خویش سرچشمه بگیرد. اما با توجه به همین کتابهاست که می‌نویسم. می‌خواهیم ببینیم تدریس ادبیات - البته تدریس علمی و دریافت ظرایف ادبیات - در مراکز تیزهوش لازم است؟ اگر لازم است، چگونه؟ خط رفته را باز رفتن؟ یا بیرون کشیدن روح واقعی زبان و ادبیات از همین کتابهای ناقص؟

مدتی است دریافته‌ام باید ادبیات را از دو دیدگاه بنگرم. در نگاه اول چشم‌ت به رودخانه می‌افند و رود رونده را می‌بینی اما کمی دقت ترا رهنمون می‌شود به عمق و سطح، آنگاه در می‌یابی عمق نادیده گرفته شده و به سطح بسنده گشته. من ادبیات را دو گروه می‌دانم: الف - ادبیات کاربردی ب - ادبیات اصیل، روح اثری ادبیات و در نتیجه زبان. این نوع دوم در تقابل جهان ماده و معنا و عالم المثل و تمامی کائنات قرار می‌گیرد. این ادبیات حقیقی است که به ما شناختی بیشتر می‌دهد. از جامعه، انسان و مهمتر رابطه انسان با خدای تعالی که در رابطه آدمی با آدمیان دیگر هم می‌رسد.

ادبیات کاربردی - تب و تاب ضریب چهار ادبیات در کنکور و تست زدن (بگویم لزومش را نه فراموش کرده‌ام و نه از آن می‌گذرم) به دبیرستانهای تیزهوش هم سرایت کرده است و باعث آمده فقط به نکات دستوری، حفظ لغت و... توجه شود، یعنی یافته‌ها و دانسته‌ها را به انواع گونه‌گون به قالب بریزند، پرسشهای چهارجوابی بسازند و القصه، سیالیت، خلاقیت و پویایی را از ادبیات اصیل جدا کنند. روزگاری «برناردشو» نویسندهٔ بذله گوی انگلیسی گفت: «لغت بر کسانی که بعد از مرگ من، از نوشته‌هایم در کتابهای درسی استفاده کنند.» ما چه بگویم؟ اصولاً ادبیات «تست» بر نمی‌دارد، اما چنین شده است (نوشته‌های «شو» در کتابهای درسی آمده است) اینک چه؟ حرف در این است «می‌توان به نوعی، میان ادبیات کاربردی و ادب ناب و اصیل، پل زد؟» باید بشود. چون با وضعیت کنونی درس ادبیات، اگر دانش‌آموز نتواند تست بزند، در کنکور موفق نمی‌شود، از جهتی دیگر، مگر نه اینان، با گزینش‌های متعدد، مشخص شده‌اند و کارآمدی و هوشمندی‌شان را نشان داده‌اند؟ پس باید از میان همین دانش‌آموزان مخترع، مکتشف، شیمیدان و ریاضیدان و... داشته باشیم. چون چنین شد، دریافتشان را - اگر روح ادبیات را دریافته باشند - چگونه می‌توانند به دیگران برسانند؟

صاحبان نام در تمامی علوم، کتابها نوشته‌اند و به زیباترین بیان مطالب علمی خود را در کتابهایشان آورده‌اند. مثلاً «ویلیام نیکلسن»، «فرهنگ علمی و نظری شیمی» را در بهترین صورت نگارشی تألیف می‌کند چرا که زبان و ادبیات خود را می‌داند، بدان شیفته است و همین شیفتگی است که ماشینی برای چاپ روی کتان اختراع می‌کند. یا «نیوتن» اصول طبیعی ریاضیات را با نثری روان و بی نقص می‌نویسد چون ادبیات خود را می‌داند و کاربرد آن را می‌شناسد. بگذریم علمای امروز، نه تنها نوشتن می‌دانند و خوب می‌نویسند که قواعد ویراستاری را نیز می‌دانند که جزیی از کار ادیبان محسوب می‌شود. چرا نیوتن؟ بوعلی، زکریای رازی و جابر بن حیان، کتابهایشان را در فلسفه و پزشکی و شیمی، به زیباترین نثر عربی - یعنی زبان علمی روزگار خود - نوشته‌اند و این مبین آن است که ارزش کلام و کلمه، حس و عاطفه را در ادبیات درک کرده بودند. قبول ندارید «حی بن یقطان» بوعلی را بخوانید و ببینید چقدر زیبا و عمیق و ادیبانه نوشته است و از معاصران خود: دکتر هشترویدی، مطالب ریاضی را چنان از نظر ادبی زیبا و بی نقص می‌نوشت که ریاضی‌دانان بماند کسانی که علاقه‌ای به ریاضی نداشتند، با رغبت نوشته‌اش را می‌خواندند و برعکس، نقد شعر که می‌نوشت، ریاضی‌دانان هم از خواندن مقاله‌اش لذت می‌بردند. امروز در جهان علم، هیچ پزشک و مهندس و فیزیکدان مسئولی را در دنیا نمی‌بینید که مثلاً کتابی را در فیزیک بنویسد و زبان مادری - یعنی هویت خود را - ناشیانه بنویسد و بهانه‌اش این باشد که فیزیک می‌نویسم نه ادبیات. چرا که ارزش کلام را در ارتباط دریافته‌اند و می‌دانند خوب نوشتن باعث انتقال درست نظریه و سخنانشان می‌گردد، پس نمی‌خواهد اندیشه و دریافتش که لحظات کشف و شهودی او را تشکیل می‌دهند، حیف و میل شود و بخاطر همین نقص به نسیان افتد. چرا ما چنین نکنیم؟

طرح اصولی ادبیات تیزهوشان و تدریس آن مدتها ذهنم را مشغول داشته، طرحی نیز خلاصه وار بر کاغذ آورده‌ام. اما، اصول مهم در پیوند ادبیات کاربردی و ادبیات اصیل، انشاء و نگارش است. پس فعلاً فقط به انشاء و نگارش و طرحی در همین رابطه اشاره می‌کنیم تا فرصتی دیگر که خداوند یاری کند. انشاءالله.

بر این حرف دوباره پای می‌فشارم که: در تمام دنیا - و علمای اسلامی ما هم - ادبیات را خوب می‌دانسته و می‌دانند و ما به دانش‌آموزان تیزهوش، که روزی نه دور، نام و آوازه‌ای در علوم خواهند داشت توصیه می‌کنیم چنین باشند تا خط بر آب نکشیده باشیم. دو مورد دیگر را بیاورم: «ابن بحتویه» (ابوالحسن عبدالله بن عیسی بن بحتویه ۴۲۰ هـ. ق) پزشک بوده است اما در مآخذ اندکی که نامش آمده می‌خوانیم پزشکی سخنور و دانشمند بوده، فن خطابه را به خوبی می‌دانسته - مثل پدر خود که باز طبیب بوده - و منصب خطابت شهر «واسط» بر عهده‌اش بوده است.

ابوالحسن هبه‌الله بن ابی العلاء (یا ابی الغنائم) پزشک، داروشناس، ادیب و شاعر بوده است. توجه کنیم، ادیب و شاعر. و مهمتر، «بوعلی» که سخت باعث حیرت است. نگاه به زندگی شیخ را لازم دیدیم که او نیز در زمرهٔ تیزهوشان بوده است. زندگانی ناآرام، پرحادثه، بر او گذشته اما نوشته‌هایش به ما می‌گویند خلاف آنچه گرفتاری ذهن فعال و پویایش، در هر

موقعیت، حتی وقت گریز، از خلاقیت باز نمی‌ایستاده حیرت آور است وقتی از زبان شاگردش «جوزجانی» می‌خوانیم: وقت فرار که در خانه ابوطالب عطار به سر می‌برد، جوزجانی از او تمنا می‌کند نوشتن کتاب «شفا» را به انتها برساند و او چنین می‌کند، در حالیکه هیچ منبع و مرجعی و مآخذی در اختیار نداشته است.

مطلب، گویای این مهم است که بر ادبیات احاطه داشته است، در غیر اینصورت قدرت نوشتن نمی‌داشت، چرا که خلاقیت ریشه در زبان و ادبیات دارد. پیشتر اشاره کردم، عالمترین انسان، تهی از ذهن و زبان و پر از اندیشه، به لالان می‌ماند و در نوشتن مطالب خود مستأصل. این یاری ادبیات است که بوعلی را، بی منبع و مآخذ، به نوشتن نثری روان و پخته و بهنجار قادر می‌سازد تا با آن، اندیشه عمق و نظریات پیچیده‌اش را به مخاطب منتقل کند.

ماحصل، اگر کاری نکنیم که تیزهوشان هم ادبیات کاربردی را به کار گیرند و هم روح اثری و زیبایی ادب فارسی را، به جایی خواهیم رسید که مفیدترین کشف و اختراع و تجربه پزشکان و مهندسان و علمای فیزیک و شیمی و... در سایه می‌ماند و نامشان - با همه دانایی و آگاهی - محو می‌گردد. ساده‌ترین مورد علمی، اگر ادبیات به کمکش نیاید، در نقل و انتقال و بازگفت دچار معضل می‌شود.

اشاره کردم ادبیات را برای فرصتی دیگر می‌گذارم و چون «انشا» در این رابطه مهم است در آن قلمی می‌زنم و طرحی را در چارچوب کلام می‌ریزم. پیش از هر سخن بگویم، اصل این طرح از جوان هوشمند «آرش ابوترابی» است که سال پیش با تمام کمبودها و گرفتاریها، در مدرسه راهنمایی علامه حلی (تهران) به اجرایش کمر همت بست، سختی کشید، اما خوب پیش رفت. چرا امسال طرح را ادامه نداد؟ به مشکلات جنبی مربوط است. اگر به خود اجازه داده‌ام ایرادهای جزئی طرح را بگویم، برای این است که خود سال پیش با او کار کردم و کلاس «داستان نویسی» را داشتم، سالی از نزدیک به این طرح دقت کردم. گاه آرش لطف می‌کرد و برای شنیدن نظریاتم، مرا به کلاسهای دیگر می‌برد تا کار کلاس کلوپها را از نزدیک شاهد باشم. طرح را جالب و مفید یافتم پس درباره طرح اندیشیدم و این نتایج تفکرات من است. ابتدا بگویم «ابوترابی» چه کرده بود؟

کلاسهای انشای پایه اول را کلویی کرد. کلوپ روزنامه نگاری، القمدیا، داستان نویسی و... ۶ کلوپ که هر ۶ کلوپ در یک ساعت تشکیل می‌شد و با هر کلوپ معلمی کار می‌کرد. کلوپها، جای کلاس انشاء را گرفت. اما طرح بسیار دقیق تر و درست تر از آن و بهتر بگویم، ریشه‌ای بود و نمی‌توانست همان سال اول نتیجه دهد، طرح باید مستمر تا سال چهارم دبیرستان ادامه می‌یافت. اگر چنین می‌شد می‌دانم وضعیت انشا کاملاً تغییر می‌کرد چون هنر نوشتن است. ذوقی می‌شد و کاربرد و نتیجه‌اش بسیار خوب درمی‌آمد. اما چنین نشد. فقط به خاطر اشکالات جنبی. باز تأکید می‌کنم، الفضل للمتقدم و افتخارم برای آن است که روزگاری معلم آرش بوده‌ام - که یادش خوش - چرا طرح یکساله بر نمی‌دهد؟ پر مسلم است، شاگرد اول راهنمایی، از دبستان به محیطی دیگر آمده، خود را بزرگ - از نظر اندیشه و جسم و سال - می‌داند. بر پیشانی‌اش لفظ تیزهوش حک شده است اما هنوز خوب و بد را چنانکه باید نمی‌داند و باید چنین باشد (از جهتی هنوز کودک است) بخاطر تیزهوشی می‌خواهد هر چه بیشتر بداند و تیزهوشی خود را نشان دهد. با ایجاد کلوپها، گاه فکر می‌کند دوست دارد داستان نویس باشد، گاه روزنامه نگار و گاه کاشف و الخ. اما در این طرح، دانش آموز انتخابش را که کرد، نمی‌تواند آن را عوض کند. در صورتی که از ماهیت و واقعیت کلوپها، آگاهی چندانی ندارد. مثلاً در کلاس خود من چند ماه طول کشید تا بگویم داستان چیزی است و افسانه چیز دیگر و بیشتر آنانی که به کلوپ داستان نویسی آمده بودند می‌خواستند افسانه‌های پر از تحرک زاینده خیال را بنویسند و از اصول داستان نویسی دور می‌شدند. اگر طرح می‌توانست نوعی تنظیم شود که لااقل یکبار دیگر دانش آموز بتواند کلوپ خود را تغییر دهد، نتیجه بهتر می‌شد. در ضمن در برخی کلوپها، تکالیف از توان دانش آموز فراتر بود، به همین دلیل، زده می‌شدند. این اشکالات قابل رفعند. اینک، طرح خود را که استوار بر طرح اصلی آرش است تا حد امکان به طور خلاصه بیاورم. (اگر نقد و نظری باشد، شاد و ممنون می‌شوم آنها را ببینم و ایرادها را بر طرف نمایم. به گمانم، آرش هم چنین باشد).

□ به جای «کلوپ» بهتر است نام این کلاسها «کارگاه» بشود. در کارگاه دخالت دانش آموز بیشتر از یک مستمع است لاجرم

معلم متکلم وحده نخواهد ماند. یعنی هر جلسه کارگاهها، در حال کار و تولیدند. این تولید با همیاری معلم و دانش آموز صورت می گیرد و اگر هر جلسه فقط چند سطر- یعنی هر دانش آموز، حتی دو سطر - کار کند و راهنمایی های معلم برای ادامه کار (خواندن نمونه از فلان کتاب که در دسترس دانش آموز است) در خانه در اختیار دانش آموز قرار گیرد، زودتر به نتیجه ای نسبی می رسیم.

□ معلمان کارگاهها، ابتدا خود دور هم بنشینند و قراری کتبی بگذارند که در جلسات اول، در تمام کارگاهها، درباره درست نوشتن، عاطفه و احساس مسئولیت در قبال کار، زیبایی کلام (صور خیال-ایماژ) موسیقی نثر و شعر، صناعی که هنوز در ادبیات کاربرد دارند و کار را غنی تر می کنند و چگونگی سودگیری از آنها در شعر و نوشته، سخن بگویند. لازم است معلم مثالهایی در این رابطه بیاورد فی المثل اگر از کاربرد تخیل در نوشته یا شعر سخن می گوید، خود در نوشته یا شعری کوتاه این کار را انجام دهد.

□ در طول کار معلم و دانش آموز در جریان ادبیات درست و زیبای کشور خود و حتی جهان باشند و حرکت صعودی یا نزولی ادبیات خود را لااقل بدانند (هر چه بیشتر بدانند مسلماً مفیدتر خواهد بود) مسلماً تمام هنرمندان غرب و اروپا، منحنی و منحرف نیستند، همانطور که تمام شاعران و هنرمندان کشورهای به ظاهر مسلمان، انسان پر از ایمان نیستند و کارشان متأسفانه گمراه کننده می تواند باشد و در کارشان هدفی والا و انسانی را دنبال نکنند. برای مثال، «هنری کرین» فرانسوی عمری در شناخت اسلام شیعی صرف می کند و نوشته هایش آینه ای می شود که حقیقت و مظلومیت شیعه را باز می تاباند و برعکس «سلمان رشدی» مسلمان، تعهد هنر و انسانیت را زیر پا نهاد که می دانیم و نیازی به بازگفت آن نیست.

□ در هر کارگاه نسبت به کار خود، متنی را جزء به جزء نقد کنند، کار نقد در طول یک ترم باید صورت گیرد و مدرس و دانش آموزان، با هم نقد را به انتها برسانند. (یعنی کار جمعی صورت گیرد)

□ مدرسین در شروع - حتی پیش از شروع کارگاهها- جلساتی داشته باشند و برنامه ریزی دقیقی برای نیمسال داشته باشند و ریز کار خود را در جلسه مطرح کنند تا تداخل کاری پیش نیاید. بهتر است از میان خود یکی را به عنوان مشاور همگانی برگزینند. گفتنی نیست که این مشاور، باید از مسائل کارگاهها اطلاعی فراتر از دیگران - هر چند نسبی - داشته باشد. باید در جریان سالم خلاقیت های ادبی باشد و تا حدی صاحب نظر و دارای اندیشه ای هنری، تا وقت لزوم بتواند رهنمون بدهد (از یاد نبریم همفکری و تبادل نظر تمامی مدرسین در طول کار ضروری است).

اشاره شد، یکساله، نمی توان به نتیجه مطلوب رسید و کار باید تا سال آخر دبیرستان ادامه یابد. اینک طرح کلی و زمانبندی شده را مرور می کنیم، به گمان من اگر کار درست و مسئولانه صورت گیرد به نتیجه ای دلخواه می رسیم، یعنی در پایان کار ضمن تربیت چند نویسنده و شاعر که (البته شغل اصلیشان ممکن است مهندسی، پزشکی و... باشد) فارغ التحصیلانی خواهیم داشت که کاملاً با روح ادبیات سالم آشنا شده اند و به آن مشتاق گشته اند و در جامعه هر کاری پیش گیرند، مطالعه آثار ادبی را مهمترین کار اوقات فراغت خود خواهند دانست.

حرفهای من بر تجربه استوار است. هم اکنون شاگردان بسیاری از وقت کم انشا گلایه دارند و حاضرند روزهای جمعه، ساعاتی به مدرسه بیایند و در کلاس انشا کار کنند که مسلماً امکان ندارد.

طرح کلی کارگاهها

مرحله اول: از اول راهنمایی تا سوم راهنمایی و در نظام جدید از ترم اول تا سوم. به دلیل کمبود نیروی انسانی، کارگاهها را به چهار کارگاه تقسیم می کنیم:

۱- کارگاه شعر ۲- کارگاه داستان نویسی ۳- کارگاه مقاله نویسی ۴- کارگاه روزنامه نگاری.

مرحله دوم: از اول دبیرستان تا چهارم و در نظام جدید به میزان ۳ ترم (۴ و ۵ و ۶) در این مرحله، کار تخصصی می شود، ابتدا

تقسیم کارگاهها را بگویم و آنگاه توضیحی خلاصه از دو مرحله به دست دهم:

۱- کارگاه شعر تخصصی ۲- کارگاه داستان نویسی ۳- کارگاه مقاله نویسی ۴- کارگاه روزنامه نویسی.

مرحله اول

۱- کارگاه شعر: در این کارگاه بعد از طرح مسائلی که در تمامی کارگاهها، باید مطرح شود، مدرس و اعضاء با سود گیری از دو کتاب خوب «موسیقی شعر» و «صور خیال» دکتر شفیعی کدکنی، عناصر مهم تشکیل دهنده یک شعر خوب و موفق مورد بحث قرار می گیرد. در این مرحله دانش آموز تفاوت شعر و نثر و مهمتر از همه، تفاوت شعر و نظم را فرا می گیرد و در می یابد چرا سخنی در قالب شعر موفق است و بر عکس. جوهر و آئیت شعر خوب را می شناسد و در می یابد تنها وزن و قافیه سازنده شعر نیست، اگر چنین بود هیچ شعری بعد از ترجمه به زبانی دیگر مورد توجه قرار نمی گرفت چرا که در ترجمه، وزن و قافیه معمولاً از بین می رود و متعلم شناختی کلی از حس و عاطفه و تخیل و زیبایی کلام و ارزش واژگان بدست می آورد. با ذکر مثال خط فاصل شعر و نظم را در می یابد. در این مرحله خواندن شعرهای خوب گذشتگان و معاصرین محور اصلی کارگاه است و شاید در آخرین ترم اعضاء بتوانند نظم و به ندرت شعری بگویند. اگر پیشتر خلاقیت و ذوق برخی از اعضاء یاریشان کند و شعری بسازند، ایرادهای شعر به دقت - با کمک خود شاعر - باید رفع شود. پس در انتهای این مرحله اعضاء شعرهای بسیاری خوانده و احیاناً حفظ کرده اند که ثمره خواندن و حفظ کردنشان بعد بخوبی، خود را می نمایند و این نمود چنان آشکار خواهد بود که اعضاء به راحتی این مسئله ذهنی را، گویی عینی و آشکار می بینند.

۲- کارگاه داستان نویسی - بعد از طرح مسائل اولیه مشترک تمام کارگاهها، مسائل مهم در این موضوع، شناخت زبان و درک این مهم که زبان فارسی جزو زبانهای زنده است و جوهر موجود زنده، بر حرکت است و تکامل، این تکامل را به طور خلاصه حس کند آنگاه تقابل زبان و ادبیات را دریابد. درک کند تکامل زبان، می تواند ادبیات داستانی را غنا بخشد یا بر عکس. دریابد داستان امروز، عرصه واژگان زنده است که در زبان (کتابی یا عامیانه) کاربرد دارند و بیشتر مردم با آنها آشنایند و خو کرده. مثالهای ما، می توانند به دانش آموز یادآور شوند که نثر مهمترین وسیله ساختار داستان است. در این مهم از نثر نویسندگان مشهور و متعهد برای مثال باید استفاده شود.

۳- کارگاه مقاله نویسی - مهمترین اصل، در مقاله، نگاه تازه مقاله نویس به موضوع است. این را دانش آموز (البته بعد از مسائلی که در تمام کارگاهها، مشترکند) باید فراگیرد. مورد مهم دیگر، آشنایی با راستی و بی غرضی در نوشتن مقاله است. می توان مقالاتی سرسری و عمیق، برای مقایسه در کارگاه خوانده شود، اما مدرس به اعضاء یاری کند که حسن مقاله متعهدانه و راستین و زشتی و نابسامانی مقاله سرسری و ناراست را، خود دریابند و ذهنشان به نقد سالم نزدیک شود.

۴- کارگاه روزنامه نویسی - بعد از طرح مسائل اشتراکی در تمام کارگاهها، اعضاء این نکته را باید اساس کار بدانند که راستگویی و شجاعت بیان عقیده درست و مستدل اساس روزنامه نگاری است. نکته دیگر تفاوت نثر درست و صحیح روزنامه نگاری را با نثر داستان و مقاله بدانند. آگاه شوند بی غرضی روزنامه نگار در نوشتن، گاه معضلی اجتماعی را، رفع کرده و باعث بهبود وضع جامعه ای شده است. مثالها در این کارگاه باید با دقت مورد استفاده قرار گیرند.

نکته: اعضای کارگاهها، ارزش زیبایی نوشته را بخوبی دریابند و بدانند زیبا نوشتن است که نویسنده را از کاتبان کنار پستخانه و دادگستری جدا می نماید. چرا که «اللّٰه جمیلٌ یحبُّ الجمال» (جامع صغیر ج ۱ ص ۶۸)

مرحله دوم (نهایی) کارگاهها

۱- کارگاه شعر - اینجاست که اعضای گروه مسائل را تا حدی دریافته اند، گرایش خود را دانسته اند و مهمتر کتابهایی مفید در رابطه با کارگاه خود خوانده و ظرایفشان را تا اندازه ای درک کرده اند. اینجاست که هسته های کارگاهی درون کارگاه به وجود

می آید و فی‌المثل در شعر، گرایش های اعضاء معین شده و معمولاً بدین ترتیب تقسیم شده‌اند:

الف - هسته شعر امروز ب - هسته شعر قدمایی

کار مدرس در این مرحله، تخصصی است. مدرس کارگاه اگر در مرحله اول، شعرشناس بوده، اینجا باید شاعر باشد و شعر شناس و تا حدی نقاد شعر. شاعران خوب و معاصر و گذشته را بشناسند. کاربرد زبانی هر شاعر موفق را مورد دقت و موشکافی قرار دهد. نمونه ها را تجزیه و تحلیل کند و بگوید شعر باید آفات کشف و شهودی، تخیل و عاطفه و.. را داشته باشد چه بصورت امروز، چه در قالبهای گذشته، مخصوصاً قالبهای گذشته را آنالیز کند. چرا این مسائل، در قالب مثنوی نشسته و آن هیأت غزل گرفته. در شعر معاصر و امروز نیز این کار مهم است. تفسیر شعرها، از هر دست به عهده دانش آموز است و مدرس تنها اشکالات و محاسن تفسیر او را در کارگاه مطرح می کند. اگر اعضای شعر گفتند مدرس با ظرافت به نقد شعر دانش آموز پردازد، ابتدا از محاسنش بگوید و در انتها به معایب، آنهم با ظرافت و استادانه اشاره کند. با الفاضی مثل «اگر من بودم، اینجا را چنین می گفتم، حال بگذارید ببینیم اگر اینطور شود که من می گویم، شعر چه وضعیتی پیدا می کند و الخ ...

۲- کارگاه داستان نویسی - این کارگاه به دلیل گسترش کارها و زمینه های گونه گون مشکلتر از کارگاههای دیگر می نماید و چنین است تقسیمات کارگاه که همه از ریشه داستان رسته و داستان خود، در فضا و گستره اسطوره بالیده است که به آن کار نداریم.

الف: قصه و افسانه (Tale) که امروز گاه به داستان هم، با تسامح یا هر چیز دیگر، قصه نیز گفته اند. ب: حکایت یا داستان کوتاه (Short story) ج: رمان و داستان بلند که امروز با کمی تسامح همه را جای لفظ فرنگی novel می گذارند. قصد تعریف هیچکدام را نداریم، چون تعریف و اشاره به نمونه ها، کار دیگری را می طلبد. د: فیلمنامه نویسی (که مضحک قلمی «کارتون»، از نظر داستان به فیلمنامه مربوط است) ه: نمایشنامه نویسی. می بینید، تدریس این کارگاه آدمی مطلع و کارکرده می خواهد، کسی که سبکهای تئاتری را بشناسد، بداند درام، ملو دارم، تراژدی، فن فاصله گذاری «برشت» سبک کاری آدمهایی مثل «استانیسلاوسکی» و... چیست؟ تئاتر نو چه می گوید؟ «بکت» و «آرابال» به تئاتر چه افزوده اند؟ خوب و بدشان باید بی غرضانه مورد نقد قرار گیرد. پر مسلم است کار اعضاء باید عمیق، بی نظر، با رویی گشاده ارزیابی شود.

۳- مقاله نویسی - در کارگاه مقاله نویسی، مدرس باید ذهن اعضاء را به این مهم جذب کند که مقاله نویس با جزیی ترین مسائل اجتماع و جامعه و آدمی روبروست تا کلی ترین و پیچیده ترین مسائل فرد در جمع و جمع در اجتماعات دیگر. الغرض اعضاء باید بدانند همه موارد را باید خوب دریابند تا بتوانند بنویسند، از خود علم، کائنات، فلسفه، عرفان، دین و مذهب و.. باید امانت را فرا گیرند، اگر از کسی، کتابی نقل قول کردند، حتماً مورد را تذکر دهند.

اما از نظر سبک و سیاق نوشتار، مقاله می تواند: الف - طنز باشد. ب - تاریخ نگاری باشد ج - مقاله هایی علمی باشد. مدرس باید به اعضاء یاد دهد هر نقل و مقاله ای، باید سبک خود را پیدا کند تا میزان اثر گذارش بیشتر باشد. مقالات اعضاء دقیق باید مورد ارزیابی قرار گیرند (باز تکرار می کنم، تعریف مقاله و انواع آن، از بحث ما خارج است). اما اگر کارگاهها بوجود آیند، می توان ریز برنامه کاری را، را در اختیار مراکز قرار داد تا آنان (مدیریت مراکز) به مدرسین تحویل دهند.

۴ - روزنامه نگاری - این کارگاهها هم، در مرتبه بالا - یعنی پایانی - باید ناگزیر چون خود اعضاء گرایش هایی متفاوت (و البته در بطن روزنامه نگاری) پیدا کنند:

الف - خبر نگاری ب - نت برداری ج - تند نویسی د- کوتاه کردن خبر، بدون لطمه خوردن به اصل خبر ه- ویراستاری مهمترین اساس، درک این مطلب که روزنامه نگار باید تزکیه نفس داشته باشد، تا از دروغ و تهمت و... در امان ماند، شجاعت علمی و اخلاقی داشته باشد تا از قدرتمند خطا کار نهراسد و خبر یا مطلبی را که درباره او نوشته، چاپ کند. سخت از قلب مطلب بپرهیزد، چرا که قلب مطلب و حقیقت برای جامعه ای گران تمام می شود و در نهایت شرف انسانهای جامعه ای مطرح است.

ما در این نوشته، به کلیات طرح اشاره کردیم، اگر لازم آید، به جزئیات بعد خواهیم پرداخت. باز از آرش ابوترابی ممنونم که طرح پیشنهادیش مرا به اندیشه ای ژرف پرتاب کرد تا تفکراتم را جمع بندی کنم و مدتها در موردشان بیندیشم و یادداشت

بردارم. خداوند حفظش فرماید. آمین یارب العالمین.

○

○

○

نگاهی تازه به درس انشا، اما...

مریم روحانی

در شماره دوم مجله استعدادهای درخشان مطلبی تحت عنوان، «واحد وقایع نگاری یازده ساله ها» درج شده بود که ضمن تازگی و تنوعی که داشت، ابهاماتی ایجاد می کرد و سؤالاتی برمی انگیزت.

در این مقاله گفته شده است مرکز آموزشی علامه حلی تهران از حدود یکسال پیش جهت پیشرفت درس انشای دانش آموزان و نیز جهت احیای زبان و ادبیات فارسی در نحوه تدریس انشا تحولی بوجود آورده است. به این ترتیب که دبیر محترم انشا این درس را به کلاسهای مختلف داستان نویسی، روزنامه نگاری، صور خیال، خطابه، بدیعه نگاری و وقایع نگاری دسته بندی کرده اند و از دانش آموزان کلاسهای اول راهنمایی متناسب با علائقشان و با صلاحدید هیأت علمی در این کلاسها ثبت نام بعمل آورده اند.

این روش مسلماً از نکات مثبتی برخوردار است که مهمترین آنها همین نگاه نو و تازه به درس انشاست و کوششی که در جهت تنوع بخشیدن به این درس شده است و خارج کردن آن از رکودی که سالهاست در جامعه آموزشی ما بدان مبتلاست. به هر حال در شرایط فعلی و با نحوه نگرش معمول امروز به درس انشا، این روش و نوع نگرش دبیر محترم انشای علامه حلی، تازه و در خور تحسین است. اما این روش اشکالاتی نیز پیش می آورد که طرح و تذکر آنها را بی فایده نمی دانم.

۱- نخست آنکه اینگونه دسته بندی کلاسی برای کلاسهای اول راهنمایی بدون کار مقدماتی با دانش آموزان و طی کردن مراحل اولیه کاری است عجولانه و چون بر پایه معلومات قبلی دانش آموز استوار نیست، معمولاً نتیجه درستی ببار نمی آورد و نگارش را بطور عام به آنان نمی آموزد.

انشا در مراحل اولیه و شروع کار نگارش، درسی است عام و بسیار کلی تر از اینگونه تقسیم بندیها، مخصوصاً برای سال اول راهنمایی که دانش آموز تازه می خواهد با قلم و نگارش آشنا شود. درس انشا ظاهراً به منظور آموزش نوشتن یعنی نگارش در برنامه درسی آموزش و پرورش گنجانده شده است و منظور از آن این است که دانش آموز متناسب با معلوماتی که به تدریج کسب می کند و رشد ذهنی ای که اندک اندک به دست می آورد به همان نسبت بر دایره واژگانی که می شناسد افزوده می گردد، بتواند منظور و عقاید خود را و بطور کلی چیزهایی را که در ذهنش می گذرد، بنویسد و بیان دارد. با این کار دو منظور اساسی حاصل می شود.

اول آنکه دانش آموز نوشتن را یاد می گیرد (منظور از نوشتن همین بیان ساده افکار و عقاید است با جمله های روان و درست و بی غلط).

دوم آنکه با آوردن عقاید و نظرات خود به روی کاغذ به رشد فکریش کمک می کند و به تبع این هر دو دایره واژگان خود را وسعت می بخشد. این تمرین می تواند دانش آموز را برای بعد ها که باید بتواند دانسته های خود را از علوم و فنون یا هر مسئله دیگری به روی کاغذ بیاورد، آماده کند. بگذریم از اینکه اینگونه نوشتن در نحوه بیان شفاهی دانش آموز نیز اثر می گذارد و بر قدرت بیان او نیز می افزاید.

ظاهراً به همین دلایل در درس انشاء موضوعات متنوعی به شاگردان می دهند تا عرصه ای باز برای ابراز عقایدشان فراهم شود. بلافاصله بگویم که منظور من کلاسهای انشای فعلی مدارس و روشها یا بی روشیهای رایج و معمول امروز نیست. چه می دانم که امروز درس انشا چه وضعیت اسفبار و نگران کننده ای دارد و زنگ انشا در حال حاضر به چند ساعت بیهوده و ملال آوری تبدیل شده است و باز می دانم که در این کلاسهای انشا بچه ها نه تنها بیان عقاید و نظرات خود را نمی آموزند و در نوشتن جملات روان

و سلیس توانا نمی‌شوند بلکه یاد می‌گیرند چطور مطابق میل معلم یا پسند رایج جامعه و محیط جملاتی چند را با الفاظ مطمئن و خوش ظاهر و کمتر دارای معنی سرهم کنند.

ولی اگر انشا با اسلوبی درست و براساس و پایه‌ای محکم و سالم و با آینده نگری و برنامه‌ریزی شود یعنی همچنانکه راه و رسم هرگونه شروع برای نگارش است با مشاهده دقیق و مطالعه اطراف و پیرامون خود دانش آموز آغاز گردد و به تدریج دامنه مشاهدات و مطالعاتش گسترده‌تر شود، و اگر دانش آموز وادار شود که دیده‌ها و شنیده‌های خود را به روی کاغذ بیاورد و همه آنچه را که می‌بیند و می‌شنود توصیف کند، مسلماً نتیجه درست‌تر و منطقی‌تری به دست خواهد آمد.

البته در ضمن تعریف وقایع نگاری سخنی هم از «توصیف» رفته است ولی به نظر من در سالهای راهنمایی توصیف باید محور انشا نویسی قرار بگیرد. توصیف، الفبای نگارش است و نوشتن انشای توصیفی اولین قدم در یادگیری نگارش است. (تدریس انشا در مرکز آموزشی فرزندان تهران براساس همین شیوه است) بهر حال تقسیم بندی انشا به داستان نویسی و روزنامه نگاری و... این ضرر را دارد که دانش آموزان را از کار کردن در زمینه توصیف که برایشان بسیار ضروری است بازمی‌دارد.

همانطور که هرگز نمی‌شود به کسی که الفبای فارسی نمی‌داند خواندن و نوشتن آموخت، به دانش آموزی هم که اولین قدمها را در زمینه نوشتن بر نداشته، نمی‌شود طنز یا داستان نویسی یا ... آموخت. هرگونه آموزش انشا باید بر پایه‌های اولیه و پس از حصول اطمینان از توانایی دانش آموز در نگارش استوار گردد.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که اگر پایه‌های اولیه را آموزشهای دبستانی انشا تصور کنیم، تصور زیاد درستی نکرده‌ایم زیرا همان بی‌روشیها و همان بی‌توجهی که در دوره راهنمایی و دبیرستان نسبت به انشا وجود دارد، در دبستانها به مراتب بیشتر به چشم می‌خورد. بهترین کار این است که به دانش آموزان کلاس اول راهنمایی به چشم افرادی خالی الذهن از نظر انشا بنگریم و آنها را قدم به قدم یاری کنیم و اینگونه تقسیم بندیها را - اگر خیلی ضروری باشد- برای سالهای بالاتر بگذاریم.

۲- اشکال دیگر این تقسیم‌بندی این است که دانش آموز چون از همان آغاز شروع نگارش تنها با یک نوع آن آشنا می‌شود، ذهنش نسبت به نگارش یک بعدی می‌شود و با سایر انواع نگارش بیگانه می‌گردد. در حالیکه همانطور که قبلاً هم عرض شد، لازم است دانش آموزان با نوشتن بطور عام آشنا گردند و بیش از همه لازم است با بیان ساده و روان امروزی که زبان رایج تحقیقات و گزارشهای علمی و اجتماعی و بطور کلی انواع نوشته‌های امروزی است آشنایی حاصل کنند.

دانش آموزی که در آغاز یادگیری نگارش، تنها یک شق از نگارش را فرا بگیرد، مشکل بتوان بعدها با سایر شقوق آن آشنا گردد.

۳- مسئله دیگری که در بعضی نمونه کارهای دانش آموزان در این مقاله به چشم می‌خورد، لحن و سبک قدیمی و غیر معمول نوشته هاست. این لحن و سبک در نمونه انشایی، که به طور جداگانه و در اطلاعیه‌ای که به وسیله آن تقسیم بندی کلاسهای انشا اعلام شده است، به صورتی مبالغه آمیزتر دیده می‌شود.

بد نیست قسمتهایی از آنها را در اینجا نقل کنیم:

قرنهاست که مشغله گرانقدر و ذیقیمت ادبیات، پا به عرصه خاک نهاده و از همان زمان ناظر تحولات عظیمی بوده است. وقایع چه قبل و چه بعد به وجود آمدن ادبیات، آمده‌اند و گذشته‌اند و بعد مدتی غباری از زمانه رخساره ایشان را پوشیده است...» (مجله استعدادهای درخشان، ش ۲- ص ۱۷۴)

«وقایع نگاری یعنی ضبط آنچه در روزگار وقایع نگار اتفاق می‌افتد یعنی یادداشت حوادث» ایام برای نسلهای بعدی کاری است سخت و دشوار اما:

لَوْلَا الْمَشَقَّةُ سَادَ النَّاسَ كُلَّهُمْ فَأَلْجَوْدَ يَفْقَرُ وَالْأَقْدَامَ لِقَتَالِ

نباید حادثه را حبس کرد، ... (صفحه ۱۷۵، همان شماره)

بگذاریم از اینکه نوشتن چنین متنی برای بچه‌های یازده ساله چقدر عجیب و غیر معمول است، نمونه ای هم از اطلاعیه

بیاوریم:

«ای نای بریده از نیستان، ای تو که رقص دل انگیزت، چرخ دل آویزت بر صفه قرطاس سپیدی»

«دامان کاغذ به سیاهی می کشید. دریغ، دریغ که بسیار روزگار با تو می بودم، از فراهان تا ایروان از کناره پر خروش ارس تا معبد ارض اقدس، ...»

ظاهراً همانطور که دبیر ارجمند انشا اعلام کرده اند، قصدشان از دنبال کردن این سبک و روش کهنه، زنده کردن و احیای ادبیات فارسی است. در این خصوص باید عرض کنم که احیای زبان و ادبیات فارسی به معنی بازگشت به قدیم و پیروی از سبکهای غیر رایج و از رواج افتاده قدیمی نیست. تجربه ناموفق بازگشت ادبی در شعر فارسی نشان می دهد که هر گونه بازگشتی به عقب در ادبیات، دولت مستعجل است و محکوم به شکست.

زبان زنده هر ملتی زبان سالمی است که با آن سخن می گوید و در نشریات، کتابهای روز خود از آن استفاده می کند نه زبانی که قرنهای پیش ملتی آن را بکار می برده و امروز در حقیقت پشته‌ای زبان امروزی آن ملت محسوب می شود. احیای زبان یک ملت یعنی آن را متناسب با نیازهای روز متحول کردن و روح تازه در آن دمیدن و قالبهای نو پدید آوردن و واژه‌های تازه و مناسب نیازهای زمان بر آن افزودن نه آنکه قبر شکافی و به سبک و سیاق پیشینیان عبارت پردازی کردن و بهتر بگوییم از پیشینیان تقلید کردن که در این صورت یکبار دیگر میراندن ادبیات یک ملت است.

بکارگیری این شیوه مخصوصاً در مورد دانش آموزان بسیار نادرست و خطرناک است و باعث می شود آنها از فراگیری و بکار بستن زبان زنده رایج روز که مسلماً در اجتماع و مراودات اجتماعی بدان نیازمندند و فردا نتایج تحقیقات و مطالعات خود را باید به آن زبان بنویسند، عاجز و ناتوان مانند.



